

بررسی نقش سیاسی روحانیت در دوره رضاشاه

محمد عثمان حسین بر* ، عبدالرسول حسنی فر**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۸/۲۶ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۸/۴

چکیده

بررسی رابطه دین و سیاست یا به عبارتی نقش سیاسی نیروهای مذهبی از مهمترین موضوعات جامعه ایران در سده اخیر می‌باشد. اهمیت این موضوع در دهه‌های اخیر که از سویی شاهد پدیده‌هایی نظیر انقلاب اسلامی ایران و از سوی دیگر رشد بنیادگرایی اسلامی هستیم، با در نظر گرفتن این امر که فرایند مدرنیسم یا نوسازی در اغلب کشورها در جهت تضعیف سنت‌ها و به ویژه سنت‌های مذهبی عمل کرده است، دو چندان می‌شود. این مقاله سعی دارد با نگاهی به تحولات ایران در دوره رضاشاه و بر مبنای نظریه جان کنت گالبرایت، به بررسی نقش سیاسی روحانیون در این دوره و نسبت آنها با حکومت رضاشاه بپردازد. در این چارچوب، می‌توان دو دوره متمایز از هم تشخیص داد. در حالی که در دوره‌ای روحانیون نقش فعال و برجسته‌ای در سیاست داشتند و حتی به نوعی در مشروعیت بخشیدن به قدرت و حکومت رضاشاه ایفای نقش کردند، در دوره دیگر و در مقابل حکومت رضاشاه نقش

hosseinbor@gmail.com

hasanifar@lihu.usb.ac.ir

* استادیار جامعه‌شناسی دانشگاه سیستان و بلوچستان.

** استادیار جامعه‌شناسی دانشگاه سیستان و بلوچستان.

سیاسی روحانیون و نیروهای مذهبی کمرنگ و ضعیف بود. این تفاوت نقش سیاسی روحانیون در دوره رضاشاه رابطه‌ای مستقیم با منابع و ابزارهای اعمال قدرت روحانیون از یک سو و حکومت رضاشاه از سوی دیگر داشته است.

واژه‌های کلیدی: روحانیون، رضاشاه، قدرت، ایران، نظریه گالبرایت

۱- مقدمه و طرح مسئله

در زمانی که غالب صاحب‌نظران علوم اجتماعی و علوم سیاسی انتظار داشتند مطابق با دیدگاه کارکردگرایی و نظریات مکتب نوسازی، با شروع جریان مدرنیته یا نوسازی در کشورهای اسلامی، سنت‌های مذهبی بتدریج جای خود را به ارزش‌های مدرن بدهند، بروز نوعی بنیادگرایی اسلامی، همگان را حیرت زده نمود. این امر موجب جلب توجه شدید به تعاملات دین و سیاست گردید. یکی از مهم‌ترین جنبه‌های این تعاملات، نقش سیاسی روحانیون در جامعه و بطور دقیق‌تر ارتباط روحانیون با حکومت است. اگرچه این مطلب چندان جدید نیست و سابقه‌ای طولانی دارد، اما تعاملات سنت و مدرنیته در دهه‌های اخیر بویژه در کشورهای اسلامی مجدداً آن را به بحثی مهم تبدیل نموده است. مطالعات بسیار متعددی که در مورد انقلاب اسلامی ایران صورت گرفته است نشان دهنده چنین چیزی می‌باشد. در بررسی ریشه‌های این انقلاب، دو موضوع سابقه تاریخی نقش سیاسی روحانیون و تعاملات سنت و مدرنیته در این ارتباط، مورد توجه جدی بوده است. اگر از بررسی انقلاب اسلامی صرف‌نظر کرده و صرفاً به دو موضوع مورد بحث توجه نماییم نقطه اتصال آنها را می‌توان دوره رضاشاه دانست که از نقاط عطف در تاریخ ایران، بویژه از دوران صفویه به بعد که مذهب تشیع در ایران رواج یافت، بشمار می‌رود. اهمیت این دوره را می‌توان بطور عمده در دو نکته دانست: یکی این که این دوره مصادف است با روی کار آمدن دولت مدرن در ایران و شروع جریان اصلی نوسازی در کشور و دیگری این که از دوره صفویه تا انقلاب اسلامی این دوره از نقاط کمتر مورد توجه در نقش‌آفرینی سیاسی روحانیون بشمار می‌رود. بر این

اساس، در این مقاله سعی شده است با روش توصیفی - تحلیلی به این سؤال پاسخ داده شود که: نقش سیاسی روحانیون در دوره رضا شاه به چه صورت بوده و چه عواملی بر ضعف و کاهش قدرت آنها در این دوره مؤثر بوده است؟ منابع و ابزارهای قدرت روحانیون از یک سو و دولت از طرف دیگر چه هستند و گذار از سنت به مدرنیته و شکل‌گیری دولت مدرن در ایران چه تأثیری بر نقش سیاسی روحانیون در دوره رضاشاه داشته است؟

۲- چارچوب نظری

بی تردید نقش مذهب در جامعه غربی در مقایسه با قرون گذشته رو به کاهش گذاشته است اما در کشورهای دیگر از جمله کشورهای اسلامی، سنت‌های مذهبی همچنان نیرومند و پایدار مانده و در مواردی هم در برابر روند سکولارشدن زندگی اجتماعی واکنش نشان داده و تقویت هم شده است. در عین حال مذهب هم دستخوش احیاء، تجدید، نوسازی و اصلاح بوده است، بر این اساس رابطه بین روحانیون و سیاست و حکومت به اشکال مختلف قابل تصور است. با توجه به تأثیر مستقیم و یا غیر مستقیم نیروهای مذهبی بر سیاست و نقش آفرینی روحانیون در امور سیاسی می‌توان گفت روحانیون اغلب به عنوان یک گروه ذینفوذ عمل کرده و بر حوزه سیاست تأثیر گذار هستند. در همین راستا، حکومت و روحانیون در همه نظام‌های سنتی کم و بیش دارای توافقات و سازش‌هایی بوده‌اند. حکام سنتی می‌بایست به مذهب و سنن احترام بگذارند، زیرا در غیر اینصورت با اعتراض پاسداران سنت و مذهب به ویژه روحانیون مواجه می‌شدند. این در واقع همان چیزی است که ماکس وبر متذکر شده است. به اینصورت که اقتدار یا سلطه سنتی مبتنی بر تقدس سنت‌ها است (وبر، ۱۳۷۴: ۳۲۳). این سنت‌ها هم در اکثر موارد، سنت‌های مذهبی هستند که روحانیون، پاسداران آنها شمرده می‌شوند.

در جوامع مدرن نیز، نهادها و گروه‌های مذهبی و روحانیون از جمله گروه‌های قدرت بشمار می‌روند. البته در جامعه مدرن، دخالت مذهب و روحانیون در سیاست، تحت تأثیر شرایط نوین جامعه، شکل تازه‌ای پیدا کرده است. به زعم مورس باریه اندیشمند فرانسوی سه حالت را می‌توان در نسبت دین و سیاست از همدیگر متمایز کرد: اولین حالت غلبه دین بر دولت است که معمولاً توسط محافظه‌کاران سنتی و حتی اصلاح طلبان مذهبی حمایت می‌شود. طبق این رویکرد منشأ قدرت خداوند است که البته آن را به نمایندگان خود یعنی روحانیون واگذار کرده است. در حالت دوم، دولت بر دین غلبه داشته و از دین به عنوان ابزار پر قدرتی برای حکومت کردن استفاده می‌کند. ماکیاول، اسپینوزا و توماس هابز از اندیشمندانی هستند که بر تبعیت کامل دین از قدرت سیاسی تأکید کرده و معتقدند، نمایندگان دین باید در خدمت کامل نمایندگان دولت باشند (باریه، ۱۳۸۴). البته به نظر می‌رسد در عمل تفاوت چندانی بین این دو حالت وجود ندارد و حالت اول به سرعت به وضعیت دوم تبدیل می‌شود؛ زیرا در چنین شرایطی معنای دین را حاکمان که همان کشیشان و پاپ‌ها هستند مشخص می‌کنند. بدیهی است انتقاد به چنین حاکمانی به سرعت و حتی ناخواسته به انتقاد از ذات دین تعبیر می‌شود؛ یعنی در عمل باز هم دین ابزاری در دست حاکمان است. بنابراین تا زمانی که دین با دولت همراه باشد؛ هویت دین نیز توسط دولتمردان مشخص خواهد شد. در حالت سوم، دین از سیاست جدا بوده و رابطه لیبرالیستی بین آن دو حاکم است. به عبارت دیگر، دین موضوعی فردی است و افراد آزادند بدون هیچ فشار و اجباری باورهای مذهبی خود را داشته باشند. به نظر باریه برای شکل‌گیری مدرنیته سیاسی، ضروری است تا حوزه دین از سیاست کاملاً جدا باشد و این دو حوزه در کار هم دخالت نداشته باشند (بهرامی کمیل، ۱۳۹۳: ۱۲۶-۱۲۵).

از نظر حسین بشیریه، رابطه روحانیون و سیاست به عوامل زیر بستگی دارد:

۱- میزان داعیه‌های سیاسی و اجتماعی مذهب: هر چه این داعیه‌ها بیشتر باشد، احتمال دخالت روحانیون در زندگی سیاسی بیشتر می‌شود.

۲- **موقعیت تاریخی روحانیون:** هر چه روحانیون یک مذهب به عنوان یک نیروی سیاسی از نظر تاریخی، موقعیت ممتاز و قوت بیشتری داشته باشند، احتمال دخالت مستقیم و گسترده آنها در سیاست افزایش می‌یابد.

۳- **میزان تعبیر پذیری مذهب:** هر چه امکان تعبیر و تفسیر مذهب و تطبیق آن با شرایط متحول تاریخی بیشتر باشد، توانایی روحانیون برای مداخله مستقیم در سیاست افزایش می‌یابد.

۴- **میزان انسجام و سازمان یافتگی نهادهای مذهبی:** هر چه این نهادها، سازمان یافته تر و منسجم تر باشند، توانایی روحانیون برای دخالت در سیاست بیشتر می‌شود (بشیریه، ۱۳۷۷: ۲۲۲-۲۲۱).

آنچه ذکر گردید بیانگر عواملی است که بر میزان دخالت روحانیون در سیاست و توانایی آنان در اعمال نفوذ بر زندگی سیاسی در جامعه، تأثیرگذار هستند. این نکته بدیهی است که هر گونه دخالت و نقش آفرینی در امر سیاست و حکومت، نیازمند حداقلی از قدرت است تا نیروهای اجتماعی بتوانند به کمک آن بر جریان‌های سیاسی جامعه در جهت خواسته‌های خود اعمال نفوذ کرده و تأثیر لازم را بگذارند. به همین جهت مناسب است تبیین نقش آفرینی روحانیون در زندگی سیاسی جامعه، بر اساس منابع و ابزارهای قدرت آنان و نیز ساختار سیاسی حاکم صورت گیرد.

در این راستا، در بررسی موضوع از میان نظریه‌های مختلف در مورد قدرت، بر مبنای دو معیار سادگی نظریه و انطباق بیشتر با موضوع، از نظریه جان کنت گالبرایت^۱ در کتاب «آناتومی قدرت» استفاده شده است. گالبرایت کوشیده است بر مبنای تعریف وبر از قدرت که احتمالاً ساده‌ترین و در عین حال مهمترین تعریف قدرت است به تحلیل قدرت پردازد. به نظر وبر «این احتمال که در یک رابطه اجتماعی، شخصی در موقعیتی باشد که بتواند خواست خود را علی‌رغم هر مقاومتی اعمال نماید، صرفنظر از مبنای چنین احتمالی، «قدرت» نام دارد» (وبر، ۱۳۷۴: ۶۵).

1. John Kenneth Galbraith

بر اساس این تعریف، هر قدر توانایی تحمیل این اراده و حصول به مقصود مورد نظر بیشتر باشد، قدرت هم بیشتر است. بنظر گالبرایت، سه نوع قدرت و به عبارت دیگر سه نوع ابزار قدرت وجود دارد که عبارتند از:

- ۱- قدرت کیفر دهنده^۱
- ۲- قدرت پاداش دهنده^۲
- ۳- قدرت شرطی^۳ (گالبرایت، ۱۳۷۱: ۱۰).

این سه شکل از قدرت را می‌توان با حدودی تسامح بترتیب معادل قدرت‌های مخرب^۴، سازنده^۵ و انسجام بخش^۶ دانست که توسط کنت بولدینگ^۷ دسته بندی شده‌اند (Boulding, 1989: 17).

در پس این سه نوع قدرت، سه منبع قدرت قرار دارند که عبارتند از: ویژگی‌ها یا نهادهایی که موجب تمایز عامل (اعمال کننده) قدرت و تابع (پذیرنده) قدرت می‌شوند. این منابع شامل شخصیت، مالکیت و سازمان هستند. مهم‌ترین اهداف قدرت طلبی و یا اعمال قدرت عبارتند از: تأمین منافع و بویژه منافع مالی، انتقال ارزش‌های شخصی، دینی یا اجتماعی، جلب حمایت نسبت به نظر اقتصادی یا اجتماعی خود در مورد خیر و صلاح جامعه و قدرت طلبی برای نفس قدرت. مقاصد قدرت طلبی، اغلب با دروغپردازی‌های زیرکانه به شکل وسیع و سنجیده لاپوشانی می‌شوند. چگونگی اعمال قدرت و واکنش در برابر آن بطور عمده به شرایط اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه بستگی دارد (گالبرایت، ۱۳۷۱: ۱۷-۱۱).

-
1. condign power
 2. compensatory power
 3. conditioned power
 4. destructive power
 5. productive power
 6. integrative power
 7. Kenneth Boulding

قدرت کیفر دهنده، قدرتی است که با تحمیل یک امر ناگوار یا شاق، موجب فرو گذاشتن خواست فرد یا گروه و وادار کردن آن به تسلیم می‌شود. به عبارت دیگر، این نوع قدرت با اعمال مجازات و یا تهدید به آن، موجبات تسلیم فرد یا گروه را فراهم می‌آورد. این مجازات‌ها می‌توانند شامل انواع تنبیه بدنی، مرگ، مصادره اموال و یا توبیخ زبانی باشند (همان: ۱۱-۱۰).

قدرت پاداش دهنده، قدرتی است که با دادن پاداش مثبت یا وعده به دادن آن، فرد یا گروه را به اطاعت وامی‌دارد. این پاداش می‌تواند از ستایش تا حقوق ماهیانه و پاداش نقدی متفاوت باشد (همان: ۱۱).

مهم‌ترین مشخصه یا وجه مشترک این دونوع قدرت، عینیت یا مرئی بودن آنهاست. یعنی این که عامل و تابع قدرت، هر دو از اعمال چنین قدرت‌هایی آگاهند. تفاوت بین آنها، همان تفاوت بین مجازات و پاداش است. اعمال این دو نوع قدرت بر حسب میزان فوری بودن اطاعت و یا اهمیت و دشواری آن، قوت و ضعف می‌گیرد. اعمال قدرت پاداش دهنده، امروز به تمدن بسیار نزدیکتر و با آزادی و شأن فرد به مراتب سازگارتر تلقی می‌شود تا اعمال قدرت کیفر دهنده. این اختلاف بیشتر ناشی از توسعه اقتصادی است تا روشنگری جامعه (همان: ۲۱-۱۸).

قدرت شرطی، قدرتی است که با تغییر اعتقاد فرد اعمال می‌شود. تشویق و ترغیب، آموزش و تعهد اجتماعی نسبت به چیزی که طبیعی، صحیح یا بحق است موجب تسلیم فرد در برابر خواست دیگری یا دیگران می‌شود. در اینجا تسلیم نشانه کار درست است و نفس تسلیم تشخیص داده نمی‌شود. بنابراین، این نوع قدرت بر خلاف قدرت‌های کیفر دهنده و پاداش دهنده؛ ذهنی است و عامل و تابع قدرت در اکثر موارد از اعمال قدرت آگاهی ندارند. قدرت دین یا اطاعت زن از شوهر بطور کلی متکی بر قدرت شرطی بوده‌اند. قدرت شرطی نسبت به دو نوع قدرت دیگر، نقش اساسی‌تری در کارکرد حکومت و اقتصاد امروزی دارد. قدرت شرطی، حاصل جریانی

است که از تشویق عینی و مرئی شروع شده و تا معتقد ساختن فرد به صحت ذاتی یک چیز در بافت اجتماعی خود ادامه می‌یابد (همان: ۲۸-۲۷).

همچنان که ذکر شد منابع قدرت یا عواملی که موجب دسترسی به قدرت می‌شوند عبارتند از: شخصیت، مالکیت و سازمان. این سه منبع اصلی قدرت نیز همانند ابزارهای اعمال قدرت، تقریباً همیشه بصورت ترکیبی دیده می‌شوند. هر کدام از این منابع می‌توانند با هر کدام از ابزارهای قدرت ارتباط داشته باشند اما بطور معمول سازمان با قدرت شرطی، مالکیت با قدرت پاداش دهنده و شخصیت با قدرت کیفر دهنده ملازمت بیشتری دارند (همان: ۳۹).

۳- سیر تاریخی ارتباط روحانیت با نظام سیاسی در ایران

۳-۱- دوران صفویه و قاجاریه

بی‌گمان بررسی موقعیت اجتماعی و سیاسی روحانیون در ایران بویژه از دوران صفویه به بعد که مذهب تشیع در ایران رواج یافت، می‌تواند ما را به درک تعاملات روحانیون و نظام سیاسی در دوران رضاشاه کمک نماید تا بر این اساس ریشه‌های تاریخی چنین تعاملاتی روشنتر گردد. به همین جهت در اینجا به طور مختصر، به نقش سیاسی روحانیت شیعه در ایران پرداخته می‌شود.

روحانیون در ایران در اغلب دوره‌های تاریخی از موقعیت اجتماعی برجسته‌ای برخوردار بوده‌اند. روحانیت شیعه از عصر صفویه به بعد از گروه‌های با نفوذ عمده در جامعه ایران به شمار می‌آید و در مقایسه با سایر گروه‌های اجتماعی از شأن و حقوق و مصونیت اجتماعی قابل ملاحظه‌ای برخوردار بوده است. پادشاهان بر خلاف اختیاری که در مورد امر اشرافیت زمین دار یا تجار بازار و دیوانسالاران داشتند نمی‌توانستند براحتی در امور و امتیازات روحانیون و علمای دینی مداخله نمایند. در دوران صفویه برخلاف دوران قبل از آن که یک جدایی نسبی بین حکومت دنیوی و حکومت شریعت

۴۵ بررسی نقش سیاسی روحانیت در دوره رضاشاه

وجود داشت، عقاید مذهبی و نظریه سیاسی تشیع در قدرت سیاسی بیشتر بکار گرفته شد (بشیریه، ۱۳۷۷: ۲۴۱). از طرف دیگر «در عمل، نهاد مذهبی که در سازمان دولت ادغام شده بود، در معرض نظارت بیشتری نسبت به گذشته قرار گرفت و از آغاز تابع نهاد سیاسی شد» (لمبتون، ۱۳۷۹: ۱۶۰).

باتوجه به نیاز شاهان صفوی برای ایجاد مشروعیت و یا حداقل مشروع جلوه دادن قدرت خود از طریق رسمیت بخشیدن به مذهب تشیع در ایران، آن‌ها دست به دامان علماء تشیع همانند محقق کرکی، شیخ بهایی و علامه مجلسی شدند. همین امر نفوذ و قدرت قابل ملاحظه‌ای برای آنها ایجاد کرد (حسینی زاده، ۱۳۷۹). بطور خلاصه، در عصر صفویه، روحانیون متحد سلاطین بودند و حضور آشکاری در دستگاه‌های دولتی داشتند و استیلای فکری و ایدئولوژیک روحانیت شیعه در این دوران در حال گسترش بود و شکاف و منازعه آشکاری میان علما و شاهان پدید نیامد (بشیریه، ۱۳۷۷: ۲۴۱). البته از آنجا که روحانیون بر طبق نظریه‌های شیعه خود را واسطه امام و امت و در واقع حجت و نایب امام می‌شمردند، این امر زمینه‌ای برای بروز گروهی از روحانیون ایجاد نمود که گاه داعیه حکومت و اعمال قدرت به نیابت از امام را هم داشتند (بشیریه، ۱۳۸۰: ۵۷).

به طور کلی قدرت اجتماعی علماء و روحانیون در عصر صفویه و قاجاریه افزایش یافت و امتیازات اقتصادی، اجتماعی، حقوقی و سیاسی آنها بعنوان یک شأن اجتماعی گسترش پیدا کرد. در این دوره‌ها رواج و رعایت قانون شرع، اشغال مناصب قضایی و آموزشی توسط روحانیون و گسترش املاک وقفی بر قدرت آنها افزود (همان). تصدی موقوفات، مدارس دینی، محاکم شرعی و برخی امور دیوانی و دفتری از جمله کارویژه‌های اجتماعی روحانیون بود (بشیریه، ۱۳۷۷: ۲۴۲). این افزایش امتیازات و تقویت موقعیت روحانیون و نیز انتقال مراکز آموزشی و فقهی به عراق، تا حدودی موجب افزایش فاصله بین حکام و علما شد. هر چند شاهان قاجار نیز همانند شاهان صفوی روحانیون رسمی و درباری و منصوب شده در شهرها داشتند اما وابستگی

روحانیون به مردم و بازاریان از هر حیث نسبت به حکومت بیشتر بود. اغلب نفوذ و احترام فراوان روحانیون در میان مردم موجب شده بود که شاهان، رویه سهل گیرانه ای نسبت به آنان درپیش گیرند. در واقع با توجه به اهرم‌های قدرت و سلطه عقیدتی و مشروعیت سیاسی، حکام قاجار به جلب نظر علما نیاز داشتند (همان). البته در همان دوران برخی از روحانیون دارای داعیه سیاسی بودند و بر نظریه امامت و ولایت و نیابت در شیعه تأکید داشتند و معتقد بودند که صاحب منصب سلطنت باید پیامبر یا امام یا فقیه و یا منتسب به امام باشد و یا دست کم با اخذ اذن و اجازه علماء حکومت نماید. برخی دیگر حکومت را ذاتاً متعلق به امام و در دوران غیبت از آن نیابت عامه می‌دانستند. در مقابل برخی از علما اصولاً به حق ولایت سیاسی علما و فقهاء اعتقادی نداشتند و مخالف دخالت علما در سیاست بودند (الگار، ۱۳۶۹: ۵۲-۴۷).

کوشش‌هایی که از دوران ناصرالدین شاه به بعد برای نوسازی ایران به شیوه غربی صورت گرفت واکنش‌های نامساعدی در بین روحانیون برانگیخت. یکی از اهداف اصلاحات امیر کبیر آن بود که از طریق تضعیف قدرت محاکم شرع و منع تعزیه و بست نشینی از قدرت روحانیت بکاهد. چنین جریاناتی به سردی دربار و روحانیون انجامید و باعث گردید روحانیون در چند مورد از جمله در قضیه تنباکو قدرت نمایی کرده و توانایی خود را در بسیج مردم به پادشاهان نشان دادند. چنین انگیزه‌هایی موجبات دخالت و شرکت علما و روحانیون در انقلاب مشروطه را فراهم ساخت (بشیریه، ۱۳۸۱: ۱۸). البته مشارکت علماء در انقلاب مشروطیت، پدیده بی سابقه‌ای بود که قابل مقایسه با سایر اقدامات و فتاوی سیاسی قبلی آنها نبود. حضور روحانیونی مثل خراسانی و نایینی در میان پیشتازان مشروطه خواهی، بیانگر ایجاد پیوندی جدید بین نظریه فقهی علماء با نگرش سیاسی‌شان بود (عنایت، ۱۳۶۲: ۷-۲۸۵). در جمع بندی نقش علماء در انقلاب مشروطیت می‌توان گفت که آنها اولاً باتوجه به جایگاه اجتماعی‌شان از نظر عملی، زمینه گسترده‌ای از حمایت اقشار مختلف مردم از مشروطیت را فراهم آوردند و ثانیاً روحانیونی همانند آیت الله نایینی با نوشتن

کتاب‌هایی همانند تنبیه الامه و تنزیه المله مبانی نظری اسلامی برای مشروطیت فراهم کردند. به طوری که می‌توان گفت بدون نقش آفرینی روحانیون امکان وقوع انقلاب مشروطیت متصور نبود (حائری، ۱۳۶۴: ۸-۱).

فعال شدن سیاسی علما و روحانیون از اواخر قرن نوزدهم به بعد را بیشتر باید محصول مواضع واکنشی اولیه آنها در مقابل نفوذ غرب دانست تا نتیجه نظریه امامت و مخالفت نظری با قدرت غیردینی. هرچند بعدها در همین راستا به نظریه پردازی‌هایی دست زدند. اکثریت علماء و فقهای اوایل دوران قاجار، قطع نظر از نظرات فقهی و مذهبی‌شان درباره سیاست عملاً تحرکی نداشتند. حرکت عملی آنها نیازمند انگیزه‌ای بود و تحولات ناشی از روابط ایران با غرب چنین انگیزه‌ای را فراهم ساخت. همین انگیزه، نقش عمده‌ای در شرکت برخی از علماء در انقلاب مشروطیت داشت. باخبرشدن از وضعیت پیشرفت و آبادانی در کشورهای غربی دارای سیستم مشروطه نیز، که با واسطه روشنفکران تحصیلکرده در غرب صورت می‌گرفت در ترغیب علما برای حمایت از مشروطه مؤثر بود (آدمیت، ۱۳۶۳: ۳).

۳-۲- روی کار آمدن رضاشاه و شکل‌گیری سلسله پهلوی

از هنگامی که ناصرالدین شاه قاجار در سال ۱۲۷۵ هـ.ش (۱۸۹۶ میلادی) توسط میرزا رضای کرمانی به قتل رسید تا هنگامی که با کودتای سال ۱۲۹۹ هـ.ش (۱۹۲۱ میلادی) زمینه برای روی کار آمدن رضاشاه فراهم شد، دورانی پر از هرج و مرج و سرشار از نابسامانی بود. انقلاب مشروطه نیز که در همین دوران اتفاق افتاده بود نتوانسته بود سروسامانی به اوضاع ایران بدهد. حکومت ایران بویژه در این چند سال اخیر آنچنان ضعیف و درمانده بود که «حتی در تصمیم‌گیری‌های روزمره‌اش به سفارت انگلیس وابسته بود» (همان: ۲۸۶). همین امر باعث شده بود که اکثریت نخبگان کشور و تقریباً تمام گرایش‌های سیاسی، مایل به تغییر اوضاع و ختم هرج و مرج باشند. حتی قدرتهای بیگانه که در ایران بدنبال منافع خویش در رقابت بودند، تغییر وضعیت و

ایجاد یک ثبات و آرامش را در جهت منافعشان می‌دانستند. در واقع شرایط طوری بود که همگی بدنبال یک چهره قدرتمند و یک حکومت مقتدر و حتی دیکتاتور بودند تا وحدت ملی کشور را حفظ و به اوضاع آن سروسامانی بدهد.

در گیرودار این بحران بود که رضاخان به عنوان یک افسر و فرمانده بریگاد قزاق در قزوین با حدود ۲۰۰۰ نظامی تحت امر خود بعد از مشورت با برخی افسران انگلیسی و هماهنگی با سید ضیاء طباطبایی و افسران ارشد ژاندارمری وقت به تهران آمد و کودتای ۱۲۹۹ را به انجام رسانید. بعد از کودتا، احمد شاه به ناچار سید ضیاء را مأمور تشکیل کابینه جدید نمود و به رضاخان مقام سردار سپه را اعطاء کرد. «سید ضیاء و رضاخان هنگام اعلان تشکیل حکومت، مدعی شدند که با پایان بخشیدن به هرج و مرج داخلی، ایجاد دگرگونی اجتماعی و نجات کشور از اشغال بیگانه، دوره رستاخیز ملی را آغاز خواهند کرد (آبراهامیان، ۱۳۷۹: ۱۴۷).

بعد از کودتا، رضاخان، پله‌های ترقی را آهسته ولی بدون وقفه و پشت سر هم طی کرد به طوری که از اسفند ۱۲۹۹ که با عنوان سردار سپه وارد کابینه شد تا آذرماه ۱۳۰۴ که از مجلس شورای ملی خواست تا برای خلع قاجار از سلطنت و واگذاری سلطنت به او اقدام کند تنها چهار سال گذشت.

کودتای ۱۲۹۹ رضاخان، هرچند در مراحل اولیه با مشورت‌هایی با افسران انگلیسی و هماهنگی با سفیر انگلیس و برخی عوامل طرفدار انگلیس صورت گرفت و بعد از کودتا نیز ارتش به عنوان سرچشمه قدرت رضاخان مطرح بود اما بدون پشتیبانی مردمی و نیروهای اجتماعی، او نمی‌توانست به صورت صلح آمیز و قانونی بر تخت سلطنت بنشیند. همچنان که قبلاً ذکر شد اوضاع نابسامان ایران در قبل از کودتا و اقدامات بسیار مؤثر رضاخان در رفع هرج و مرج طلبی، زمینه چنین پشتیبانی وسیعی را فراهم نموده بود. همچنان که آبراهامیان می‌گوید: «به سلطنت رسیدن رضاخان، صرفاً از طریق خشونت، نیروی نظامی، ترور و دسیسه‌های نظامی صورت نگرفت، بلکه به واسطه ائتلاف آشکار با گروه‌های مختلف درون و بیرون مجلس چهارم و پنجم صورت

پذیرفت. این گروه‌ها از چهار حزب سیاسی تشکیل می‌شد: محافظه کاران حزب اصلاح طلبان، اصلاح طلبان حزب تجدد، رادیکال‌های حزب سوسیالیست و انقلابیون فرقه کمونیست» (آبراهامیان، ۱۳۷۹: ۱۵۰).

۳-۳- روحانیون و به قدرت رسیدن رضاشاه

اوضاع نابسامان و هرج و مرج آمیز ایران از قتل ناصرالدین شاه تا روی کار آمدن رضاشاه، برای روحانیون نیز، بعنوان یک گروه و نیروی عمده در جامعه، بسیار ناخوشایند بود. همین امر از عواملی بود که موجب پشتیبانی جناح اکثریت روحانیون از انقلاب مشروطه و برقراری حکومت قانون گردید. در واقع، روحانیون از رهبران عمده جنبش مشروطیت بودند. بعد از پیروزی انقلاب مشروطه، هر چند بطور رسمی و طبق قانون اساسی، برای تطابق قوانین مجلس با شریعت اسلام، نظارت هیئتی حداقل پنج نفره از علما پذیرفته شد. اما از آنجا که این اصل هرگز به اجرا درنیامد، سایر ناکامی‌هایی که جنبش مشروطه به آن دچار شد، اختلافات موجود بین رهبران مشروطه، فعالیت‌های شدید روشنفکران غیر مذهبی، ترور سید عبدالله بهبهانی از رهبران مشروطه توسط نیروهای غیر مذهبی و اعدام شیخ فضل الله نوری از روحانیون برجسته توسط نیروهای مشروطه خواه، موجب سرخوردگی بسیاری از روحانیون طرفدار مشروطه شد. چنانچه آیت الله نایینی، کتاب خویش «تنبيه الامه و تنزيه المله» را که در تطابق حکومت مشروطه و قانون با موازین اسلامی نوشته بود جمع آوری و نابود کرد. «نتیجه نهایی انقلاب مشروطیت برای علماء که تا آن زمان بزرگترین درگیری و تمرین فعالیت‌های سیاسی آنها بود، این شد که آنها به مشروطیت و شیوه فعالیت سیاسی مشروطه خواهان بی اعتماد شدند» (الگار، ۱۳۸۱: ۱۱۲).

در مجموع می‌توان گفت که بعد از انقلاب مشروطه، فعالیت سیاسی روحانیون، بطرز چشمگیری کاهش پیدا کرد و اکثریت علماء برجسته و نهادهای مذهبی، انزوا

اختیار کردند و حداکثر فتوایی در جهت مقابله با قدرت‌های خارجی و غیر مسلمان و لزوم مبارزه با آنها صادر نمودند.

البته آنچه که ذکر شد به این معنا نبود که روحانیون بعنوان یک نیروی اجتماعی، نفوذ خود بر جامعه و توانایی خود برای تأثیر گذاری بر جریان‌های سیاسی را از دست داده باشند. این چیزی بود که رضاخان از هنگام کودتا تا رسیدن به سلطنت، کاملاً درک می‌کرد. هر چند روحانیون بواسطه سرخوردگی از مشروطیت و یا درگیر شدن در قضایای عراق و مبارزه با استعمار انگلیس، دخالت چندانی در امور سیاسی ایران نداشتند، اما بدلیل داشتن موقعیت برجسته اجتماعی، می‌توانستند در به قدرت رسیدن رضاخان و مشروعیت حکومتش نقش مهمی ایفا نمایند. به همین جهت رضاخان سعی نمود تا حد امکان علاقه‌مندی و احترام خود را به شعائر اسلامی نشان دهد، به مراجع تقلید و عتبات عالیات احترام گذارد و تماس‌های خود با روحانیون و رهبران مذهبی را گسترش دهد. به همین جهت در میان میهمانان یا میزبانان او، علماء پر نفوذی همانند امام جمعه خوبی، حاج آقا جمال اصفهانی، سید محمد بهبهانی، سید ابوالقاسم کاشانی، حاج سید نصرالله اخوی (تقوی)، آیت الله زاده اصفهانی و آیت الله زاده شیرازی وجود داشتند (کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۳۹۲). او علمای شیعه را هنگامی که پس از شورش ناموفق علیه انگلیس از عراق گریخته و به ایران آمدند به گرمی مورد استقبال قرار داد (آبراهامیان، ۱۳۷۹: ۱۶۳).

هنگامی که رضاشاه سعی داشت با طرح ایجاد حکومت جمهوری در ایران، از خاندان قاجار خلعید نماید، روحانیون با اخبار تلخی که از روی کار آمدن یک جمهوری غیر مذهبی در ترکیه توسط آتاتورک داشتند، به سختی در مقابل آن واکنش نشان دادند و نزدیک بود با اعتصابات گسترده در تهران و حتی مخالفت برخی نمایندگان برجسته مجلس همانند مؤتمن الملک، رئیس مجلس و سید حسن مدرس، مانعی برای به قدرت رسیدن رضاشاه شوند. با این مخالفت‌ها، رضاشاه مجبور به پس گرفتن خواسته خود و درخواست از علماء برای خوابانیدن سروصدای جمهوری‌گری

گردید. به همین جهت او با زیرکی تمام، مجلس را ترک کرد و به سراغ علماء در قم رفت و کوشش کرد که از پیوند دوستانه خود با آنها بهره گیرد. بنابراین بعنوان خداحافظی با علماء تبعید شده از عراق که در تدارک بازگشت به عراق بودند با روحانیون برجسته‌ای چون حائری، نائینی و اصفهانی ملاقات و تبادل نظر کرد. در نتیجه این دیدار و اعلام انصراف از حکومت جمهوری، او موفق گردید تا حد زیادی اعتماد روحانیون را بخود جلب نماید. تلگراف روحانیون مزبور به تهران، بخوبی بیانگر این امر است. در این تلگراف روحانیون، انصراف رضاخان از حکومت جمهوری را اعلام و از مردم خواسته بودند قدر این نعمت را بدانند و از این عنایت رضاخان کاملاً تشکر نمایند (حائری، ۱۳۶۴: ۱۸۹-۱۸۸).

نامه تشکر آمیزی که آیت الله نائینی بعد از بازگشت به عراق به همراه یک عکس یا تمثال از حضرت علی (ع) برای رضاخان فرستاد بر مشروعیت رضاخان افزود. اما هنگامی مشروعیت مذهبی حکومت رضاخان به اوج خود رسید که نائینی و اصفهانی طی فتوایی اعلام کرده بودند که اطاعت از رضاخان یک وظیفه دینی است و مخالفان دولت او، دشمنان اسلام هستند (همان: ۱۹۳).

بعد از این که رضاخان از جمهوری خواهی دست کشید و در نظر داشت بعد از منقرض نمودن سلسله قاجاریه، خود شاه ایران شود، جهت مشورت با علماء، بعد از خاموش کردن غائله شیخ خزعل در خوزستان، به دیدن نائینی و چند تن دیگر از علماء به نجف رفت و آنها را در جریان خواسته خویش قرار داد. او به علماء قول داد که دومین اصل متمم قانون اساسی که مجلس را زیر کنترل پنج تن از علمای تراز اول قرار می‌دهد را اجرا نماید. هنگامی که رضاشاه بر تخت سلطنت نشست نائینی تلگراف شادباشی برای او فرستاد (همان: ۱۹۴-۱۹۳).

بجز نائینی علمای مشهور دیگری نیز با سلطنت رضا شاه موافق و موجبات مشروعیت سلطنت او را فراهم کردند. در جلسه ۲۲ آذر ۱۳۰۴ که مجلس مؤسسان رأی به سلطنت پهلوی داد، علمای طراز اولی که عضو این مجلس بودند یا به سلطنت

رضاخان رأی دادند و یا این که هیچ مخالفتی با آن ابراز نکردند. بعد از این که رضاشاه بر تخت سلطنت نشست، بسیاری از مراجع تقلید در حوزه علمیه نجف پیام‌های تبریکی برای او فرستادند و برای او آرزوی توفیق و دوام دولت نمودند (مکی، ۱۳۶۲: ۱۷-۱۸). در مراسم تاجگذاری رضاشاه که در روز چهارم اردیبهشت ۱۳۰۵ برگزار گردید بسیاری از روحانیون برجسته کشور شرکت نمودند (همان: ۳۵).

روحانیونی که بطور مستقیم در امور سیاسی دخالت داشتند آنهایی بودند که در مجلس شورای ملی در دوره پنجم، نماینده بودند. تعداد این افراد، ۲۴ نفر بود (شجعی، ۱۳۴۴: ۱۹۷-۱۹۶). البته اگر آندسته از نمایندگان معمم را نیز جزء روحانیون بحساب آوریم تعداد آنها بیشتر می‌شد. هر چند از میان این روحانیون، سید حسن مدرس، از مخالفان سرسخت تغییر سلطنت و شاه شدن رضاخان بود. اما سایرین، مخالفت چندانی با این امر نداشته و همچنان که کاتوزیان می‌گوید عده زیادی از علما و بخصوص سیاستمداران مهم در مجلس موسسان با دادن رأی موافق به تغییر سلطنت، راه را برای شاه شدن رضا خان هموار نمودند هر چند که نهاد روحانیت در کشور، نه له و نه علیه آن موضع‌گیری نکرده بود (۱۳۸۰: ۳۹۷).

در مجموع می‌توان گفت هر چند مخالفت عده معدودی از روحانیون همانند مدرس با به سلطنت رسیدن رضاخان آشکار بود، اما اکثریت آنها در عمل چه در به سلطنت رسیدن و چه در مشروعیت بخشیدن به این سلطنت با او همراه بودند.

۴- شکاف سنت و مدرنیته در ایران و نقش روحانیون

اقدامات نوسازانه ای که توسط حکومت صورت می‌گرفت و ترویج بسیاری از مبانی و ارزش‌های فلسفی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی غرب توسط روشنفکران تحصیلکرده در غرب نظیر ملکم خان، نشانه‌هایی از شیوع تدریجی مدرنیته در ایران بودند. همین امر کافی بود تا شکاف سنت و مدرنیته، در وضعیتی هر چند نیمه فعال خود را نشان

دهد و منجر به شکل‌گیری طبقاتی همانند طبقه متوسط سنتی و روشنفکران شود. در قالب طبقه متوسط سنتی می‌توان از اقشار یا نیروهایی همانند بازاریان و بازرگانان بطور اعم و تشکلهایی همانند شرکت اسلامی بازرگانان اصفهان و انجمن مخفی بطور اخص نام برد. در قالب طبقه روشنفکران جدید، تشکلهایی همانند کمیته انقلابی، مجمع آدمیت، حزب اجتماعیون عامیون و مرکز غیبی بوجود آمدند. روحانیون با طبقه متوسط سنتی ارتباط تنگاتنگی داشتند. آنچه باعث شده بود این شکاف تا بعد از انقلاب مشروطه، همچنان حالتی نیمه فعال داشته باشد تأثیر پذیری آن از یک شکاف بسیار مهم در جامعه بود. این شکاف که آبراهامیان و کاتوزیان از آن بعنوان جدایی دولت و ملت، که به عبارت متناسب‌تر با آن شرایط زمانی شکاف مردم و حکومت است، نام می‌برند، شکافی بود که بین درباریان و نیروهای وابسته به دربار با سایر نیروهای اجتماعی ایجاد شده بود. این شکاف نیز که تحت تأثیر روابط ایران با کشورهای غربی قرار داشت زمانی شروع به بروز کرد که از دوره ناصرالدین شاه، شاهان قاجار شروع به واگذاری امتیازات مهم و متعددی به کشورهای غربی نمودند و بنابراین خود و کشور را تا حد امکان وابسته و تحت نفوذ کشورهای مزبور درآوردند. این امر همراه با استبداد شاهان مزبور و اقدامات نوسازانه نیم بندی که انجام داده بودند موجب گردید اکثر نیروهای اجتماعی از دربار فاصله بگیرند. طبقه روشنفکر با داشتن گرایش‌های مشروطیت و ناسیونالیسم نمی‌توانست چنین وضعیتی را قبول نماید. از طرف دیگر طبقه متوسط سنتی و به همان صورت روحانیون، نمی‌توانستند شاهد از دست رفتن موقعیت خویش بعزت و واگذاری اکثر امتیازات کشور به بیگانگان، دادن مالیات‌ها و تعرفه‌های سنگین و دخالت‌های مداوم دولت در بازار و حتی استبداد و بی‌عدالتی شاهان قاجار باشند. همین امر موجب شده بود که شکاف سنت و مدرنیته تا حد امکان بصورت نیمه یا غیرفعال و شکاف درباریان و نیروهای اجتماعی دیگر فعال و فعالتر شود و زمینه برای تعارضات شدیدی چون جنبش تنباکو و انقلاب مشروطیت فراهم شود (آبراهامیان، ۱۳۷۹: ۱۰۳-۹۷).

در مجموع در مورد انقلاب مشروطیت می‌توان گفت که هر چند این جنبش بر محور خواسته‌هایی چون حکومت قانون، آزادی و نفی استبداد که تقریباً همگی جزء ارزش‌های مدرن بشمار می‌روند شکل گرفت، اما این بدان معنا نیست که شکاف سنت و مدرنیته موجب بروز این انقلاب گردید، بلکه برعکس؛ این همگرایی نیروهای سنتی و مدرن، در نتیجه کمرنگ‌تر شدن شکاف سنت و مدرنیته و شکاف دربار و جامعه بود که زمینه را برای بروز انقلاب فراهم نمود. بر مبنای این شکاف بود که نیروهای سنتی و مدرن با وجود تأکیدات مخالفشان بر مذهب و سکولاریسم و حتی اختلاف برداشتشان از شعارهای اصلی انقلاب، با هم متحد شده و جنبش مشروطیت را براه انداختند.

بعد از پیروزی انقلاب مشروطیت، شکاف سنت و مدرنیته، خیلی زود فعال گردید و اختلافات نیروهای سنتی و مدرن آشکار شد. همین امر زمینه شکست نهضت مشروطه را فراهم نمود. بهمین جهت، بعد از انقلاب مشروطه تا روی کار آمدن رضاخان، جامعه همچنان دچار هرج و مرج و نابسامانی بود. در طول این دوره، شکاف سنت و مدرنیته به شدت فعال بود و حتی بعد از پیروزی مجدد مشروطه خواهان بر سلطنت طلبان و عزل محمد علی شاه، این شکاف فعالتر گردید.

اما باید خاطر نشان کرد که علیرغم وجود این شکاف، هم نیروهای سنتی و هم مدرن در تحکیم پایه‌های قدرت رضاشاه دخالت داشتند. نقش مهم رضاخان در سرکوب نیروهای محلی و قبایلی، تأمین امنیت و ثبات در کشور، نشان دادن استقلال عمل خویش از انگلیس و روسیه و لغو بسیاری از امتیازات داده شده به آنها و ارائه یک چهره مذهبی از خود، باعث شد که روحانیون، بازاریان زمین داران و حزب اصلاح طلب که وارث فرقه اعتدالیون سابق بود، بعنوان نیروهای سنتی در تحکیم و مشروعیت بخشیدن به قدرت و حکومت رضاخان نقش زیادی ایفا نمایند. این نیروهای سنتی و محافظه کار که اکثریت مجلس چهارم را تشکیل می‌دادند، زمینه لازم برای تغییرات قانونی به نفع رضاخان را فراهم ساختند. نیروهای مدرن نیز که ریشه اصلی آنها به روشنفکران دوران قاجار می‌رسید و اکنون با گرایش‌های راست و چپ و در قالب

احزاب تجدد، حزب سوسیالیست و فرقه کمونیست ظاهر شده بودند و کنترل بسیاری از مطبوعات و اتحادیه‌ها را در دست داشتند در تحکیم قدرت رضاخان سنگ تمام گذاشتند و بویژه در تغییر سلطنت و انقراض سلسله قاجاریه، نقش اساسی داشتند. البته در این میان، نقش حزب تجدد، که روابط نزدیکتری با رضاخان داشت، برجسته‌تر بود (شهبازی، ۱۳۸۳).

خود رضاخان تا قبل از رسیدن به سلطنت و حتی بعد از رأی مجلس بر خلع‌ید قاجار از سلطنت، هر چند با حزب تجدد ارتباط بسیار نزدیکی داشت، خود را یک چهره مذهبی و نزدیک به نیروهای سنتی بویژه روحانیون وانمود می‌کرد، اما هنگامی که به سلطنت رسید و پایه‌های قدرت خویش را که از دوران وزارت جنگ و رئیس الوزرای به شیوه‌ها مختلفی تقویت کرده بود، بر مبنای ارتش نوین، بوروکراسی دولتی و پشتیبانی دربار محکم نمود، چهره واقعی خود را نشان داد. او نه تنها به نیروهای سنتی پشت کرد، بلکه بسیاری از نیروهای مدرن را که در مواردی اقداماتی برخلاف نظر او انجام داده بودند، یعنی نیروهای چپ‌گرای سوسیالیست و کمونیست، را نیز بتدریج از ارکان حکومت خارج نمود. او علیرغم عدم اعتقاد به برخی جنبه‌های مدرنیته همانند حکومت قانون و آرای مردم، تمامی هم و غم خود را صرف نوسازی و مدرن نمودن ایران کرد. در شکاف سنت و مدرنیته که اکنون با اقدامات رضاشاه فعال شده بود، دولت مطلقه او در خط مقدم نوسازی قرار داشت و تصمیم داشت تمام نیروهای سنتی بویژه روحانیون را از گردونه رقابت خارج نماید. بطور خلاصه هدف دراز مدت وی ایجاد جامعه‌ای شبه غربی بود (آبراهامیان، ۱۳۷۹: ۱۷۴).

اقدامات نوسازانه رضاشاه را می‌توان در موارد زیر خلاصه نمود:

۱- اقدامات نظامی شامل: مواردی مثل تشکیل ارتش نوین و اجباری کردن نظام وظیفه.

۲- اقدامات سازمانی شامل: تأسیس بسیاری از وزارتخانه‌ها، سازمان‌ها و ادارات دولتی که در مجموع به ایجاد یک بوروکراسی مدرن انجامید.

- ۳- اقدامات سیاسی همانند: تمرکز شدید قدرت سیاسی در مرکز و در دست دولت مرکزی و نیز مبارزه با نفوذ خارجی.
- ۴- اقدامات اجتماعی همانند: تغییر بسیاری از ساختارهای اجتماعی سنتی مثل قبایل، نخبگان قبیله‌ای و طایفه‌ای، اقوام و عشایر و فراهم ساختن زمینه برای رشد طبقات جدید همانند کارگران.
- ۵- اقدامات فرهنگی شامل: مواردی مثل ایجاد یک سیستم آموزشی غربی و دولتی، اعمال محدودیت برای بسیاری از مراسم و هنجارهای دینی، ترویج پوشش غربی، کشف حجاب، جایگزین کردن تقویم شاهنشاهی بجای تقویم هجری.
- ۶- اقدامات اقتصادی شامل: مواردی مثل توسعه راههای ارتباطی، شبکه ارتباطات، سیستم بانکی و کارخانجات و نیز لغو بسیاری از امتیازات دول خارجی.
- ۷- اقدامات قضایی شامل: ایجاد دادگاههایی به سبک غربی و جایگزین قضات تحصیلکرده بجای روحانیون.

۵- منازعه روحانیون و دولت و کاهش نقش سیاسی روحانیون

بر اساس اقدامات انجام شده می‌توان نتیجه گرفت که یکی از مهمترین و حساس‌ترین بخش‌های مربوط به برنامه نوسازی رضاشاه، اقدامات مربوط به سکولار نمودن جامعه بود. در این برنامه، کمرنگ نمودن نقش روحانیون در جامعه و از بین بردن موقعیت اجتماعی برجسته آنها از اهداف اصلی بود. اقدامات رضاشاه در این زمینه را می‌توان به دو دسته تقسیم نمود، هر چند در برخی موارد مرز میان این دو دسته چندان روشن نیست. دسته اول، اقداماتی بودند که بطور مستقیم روحانیت را هدف قرار می‌داد و نقش آنها را در جامعه تضعیف می‌نمود. اقداماتی از قبیل اعزام روحانیون به خدمت نظام وظیفه، محدود و دولتی کردن محاکم شرع، محروم کردن علما از احراز مقام قانونی در سال ۱۳۱۵، برگزاری امتحان از سوی دولت برای صدور جواز مدارس مذهبی و پوشیدن لباس روحانیت از این دسته اقدامات بودند (پورسعید، ۱۳۸۱: ۸۱).

اصلاحات آموزش رضاشاه نیز کمرنگ شدن نقش روحانیت را بدنبال داشت. این اصلاحات، در حالی که به شدت موجب تقویت مدارس دولتی و افزایش تعداد دانش آموزان در آن‌ها شد، با وضع قوانینی، مکتب خانه‌های سنتی که بطور عمده در دست روحانیون بود را تضعیف نمود و از رونق انداخت. علاوه بر این موجب کاهش شدید طلاب علوم دینی شد. بطوری که از سال ۱۳۰۴ تا سال ۱۳۲۰ تعداد طلاب از ۵۹۸۴ به ۷۸۵ نفر کاهش یافت (آبراهامیان، ۱۳۷۹: ۱۸۰).

اعمال نفوذ رضاشاه، همچنین موجب شد که در دوران حکومت او، تعداد نمایندگان روحانی در مجلس پنجم تا مجلس دهم از ۲۴ نفر به ۶ نفر و به عبارت دیگر از ۱۳ درصد نمایندگان به یک درصد کاهش یابد (شجیعی، ۱۳۴۴: ۱۹۷-۱۹۶). با این اقدامات رضاخان «بطور کلی موقعیت و شأن آموزشی، قضایی، اداری و مالی روحانیون مورد حمله قرار گرفت» (بشیریه، ۱۳۸۰: ۷۳). و «در نتیجه، روحانیون نه تنها در حوزه سیاست بلکه در امور قضایی، اجتماعی و اقتصادی نیز نفوذ خود را از دست دادند» (آبراهامیان، ۱۳۷۹: ۱۷۵).

دسته دوم از اقدامات رضاشاه در راستای سکولار کردن جامعه، اقداماتی بود که با هدف جایگزین کردن بسیاری از عناصر فرهنگی غربی و ایران باستان با عناصر فرهنگی اسلامی صورت گرفت و بنابراین بطور غیرمستقیم موجب تضعیف موقعیت اجتماعی روحانیون، بعنوان پاسداران ارزش‌های اسلامی، می‌شد. در این راستا، رضاشاه «رسم قدیمی بست نشینی و تحصن در اماکن مقدس را از اهمیت انداخت، تظاهرات عمومی در عید قربان و زنجیر زنی در ماه محرم را غیرقانونی کرد، برای عزاداری در ماه محرم محدودیت‌هایی قائل شد، مساجد اصلی اصفهان را به روی جهانگردان خارجی گشود، از صدور روایید برای کسانی که خواهان زیارت مکه، مدینه، نجف و کربلا بودند جلوگیری کرد، به دانشکده‌های پزشکی دستور داد که تعصب مسلمانان را در حرمت کالبد شکافی نادیده بگیرند، مجسمه‌های خود را در میادین شهرهای اصلی برپا کرد (همان: ۱۷۹-۱۷۵).

ناسیونالیسم مورد نظر رضاشاه، که کاتوزیان و کدی از آن بعنوان ناسیونالیسم رسمی یاد کرده‌اند، نیز جنبه‌ای غیر دینی داشت و بر روی شکوه دولت و شاه متمرکز بود. در همین راستا بود که تقویم هجری شمسی جایگزین تقویم هجری قمری گردید و نام «ایران» جای «پرسیا» را گرفت. مجموعه این اقدامات رضاشاه باعث شد که آسیب‌های شدیدی بر موقعیت اجتماعی و نفوذ سیاسی روحانیون وارد شود (بشیریه، ۱۳۸۱: ۱۹). بطوری که می‌توان دوره رضاشاه را دوران تاریک روحانیت قلمداد نمود (فوران، ۱۳۸۰: ۳۵۸). اقدامات مبتنی بر سکولاریسم رضاشاه، «دولت را در مقابل روحانیون قرار داد» (ایوبی، ۱۳۷۷: ۲۶). و منازعه روحانیون و دولت شروع شد، که خود بیانگر شکاف جدیدی با عنوان دین و دولت بود.

مقابله تند و خشن رضاشاه با مخالفان دینی برنامه‌های نوسازی خود، موجب شد تا اکثریت روحانیون در دهه ۱۹۳۰ خود را از سیاست بدور نگه دارند و در صورت مواجهه با پلیس و احتمال دستگیری یا تقیه نمایند یا به روستاها پناه ببرند. به همین جهت بسیاری از روحانیون برجسته در برابر حکومت موضع سیاسی نگرفتند و اقدام سرکوبگرانه رژیم در ریشه کن کردن مخالفت فعالانه روحانیون، با موفقیت همراه بود (فوران، ۱۳۸۰: ۳۷۶-۳۷۵).

منازعه روحانیون و دولت در این دوره تا حدود زیادی موجب حذف روحانیون از صحنه سیاست گردید. اهمیت و در واقع تعجب برانگیز بودن این موضوع هنگامی بیشتر می‌شد که در نظر داشته باشیم موقعیت و شأن اجتماعی روحانیون تا هنگام به سلطنت رسیدن رضاشاه از موقعیت سایر گروه‌ها و نیروهای اجتماعی بسیار برجسته‌تر بود و از طرف دیگر هیچ کدام از شاهان سابق ایران تا بدین حد، مخالفت خود با دین و پایمال کردن ارزش‌های مذهبی را آشکار نساخته بودند. بررسی این مسئله نیازمند تعمق در منابع و ابزارهای قدرت طرفین است.

۶- منابع و ابزارهای قدرت روحانیون و دولت

با توجه به نظریه گالبرایت، سه منبع قدرت وجود دارد که عبارتند از شخصیت، مالکیت و سازمان. منابع و ابزارهای قدرت دولت و روحانیون بر این اساس بررسی و مقایسه می‌شوند.

در ارتباط با «شخصیت» لازم است ویژگی‌های شخصیتی رهبران دو طرف را مد نظر قرار دهیم. رضاشاه بعنوان رهبر بلامنازع دولت، بی‌گمان از شخصیت‌های برجسته تاریخ ایران است. رضا شاه دارای یکسری ویژگی‌های شخصیتی بوده است که چه مخالفان و چه موافقان به آن اذعان داشته‌اند. ژنرال آبرون‌ساید انگلیسی که در زمینه چینی برای کودتای ۱۲۹۹ دخالت داشت تحت تأثیر مهارت، شجاعت و بی‌غلی و غشی و حتی قد بلند رضاخان قرار گرفت و به توانایی او ایمان آورد (کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۳۱۲-۳۰۹).

مدرس که از مخالفان و منتقدان رضاشاه بود اعتقاد داشت که رضاخان نیز همانند خود او، از شجاعت سیاسی و مردانگی واقعی برخوردار است (همان: ۳۵۸). رضاشاه تحت تأثیر تربیت قزاقی‌اش پایبند نظم شدیدی در زندگی شخصی و اداره امور بود، روابط محدودی با زنان داشت و تحت تأثیر آنان قرار نمی‌گرفت (فردوست، ۱۳۶۹: ۷۵-۷۰). بنظر کاتوزیان «رضاخان، باهوش، سختکوش، صریح و سرسخت بود و حافظه‌ای بسیار قوی و اعتماد بنفس سرشاری داشت که در نتیجه موفقیت به تکبر تبدیل شد. آموزش رسمی ناچیزی دیده بود، اما در امور سازماندهی و رهبری نظامی باتجربه بود ... در انتخاب وسایل رسیدن به هدف پراگماتیک و در کاربرد شیوه‌هایی که به نظرش برای تحقق اهداف شخصی و ملی ضرورت داشت، بی‌رحم بود. اراده‌ای آهنین داشت ... او دو کیفیت متضاد را، که بندرت در یک فرد دیده می‌شود، به گونه‌ای موفقیت آمیز در خود جمع داشت: از یک سو تندخویی و صراحت لهجه‌ای تا سر حد بی‌نراکتی... و از دیگر سو قدرت پنهان کردن نظرها، نقشه‌ها و حتی کینه‌های شخصی» (کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۳۵۸-۳۵۷).

چنین ویژگی‌هایی بخصوص اعتماد بنفس، سخت کوشی، قاطعیت، شجاعت و زیرکی موجب شده بود که شخصیت رضاشاه منبعی سرشار از قدرت کیفر دهنده و قدرت شرطی کننده باشد.

در جناح مقابل یعنی روحانیون، کمتر چنین چیزی وجود داشت. البته در میان روحانیون، مدرس یک استثنا بود او با شجاعت، صراحت و اعتماد بنفسی که داشت در میان مردم محبوبیت زیادی داشت، همین امر نشان‌دهنده این بود که شخصیت او، منشأ مهمی برای قدرت شرطی کننده‌اش می‌باشد. با این وجود و هر چند مدرس اعتقاد داشت که در کشور تنها دو نفر مانده‌اند که از شجاعت سیاسی و مردانگی واقعی برخوردارند و آن دو نفر خود او و رضاخان هستند، شخصیت او نمی‌توانست با شخصیت رضاشاه برابری نماید و به همان نسبت منشأ قدرت‌های کیفر دهنده و شرطی کننده باشد. تبلیغات ضد روحانی و اقدامات رضاشاه و دولت او در تضعیف قدرت روحانیون و از آن جمله مدرس نقش مهمی داشتند. عدم حمایت مناسب سایر روحانیون برجسته از مدرس و کنار زده شدن او از موقعیت سیاسی نمایندگی مجلس و متعاقباً قتل او به معنای فقدان یا ضعف شدید منبع قدرت شخصیت روحانیون در برابر رضاشاه بود.

دومین منبع قدرت «مالکیت» است. در این زمینه نیز مالکیت و ثروت روحانیون به هیچ وجه قابل مقایسه با مالکیت و ثروت دولت نبود. بنظر نمی‌رسد نه تنها در دوره رضاشاه بلکه در هیچ زمان دیگری روحانیون بتوانند در این زمینه از نظام سیاسی حاکم پیشی بگیرند. نکته مهم در این زمینه در دوره رضاشاه این بود که بسیاری از منابع اقتصادی روحانیون در این دوره از دست آنها خارج شد. همچنان که قبلاً ذکر شد در سال ۱۹۳۴، اداره موقوفات از دست روحانیون خارج و در اختیار دولت گذاشته شد. خارج نمودن برخی از مشاغل پردرآمد همانند قضاوت و ثبت اسناد نیز، موجبات محرومیت اقتصادی روحانیون را فراهم آورد. از رونق انداختن مکتب خانه‌های سنتی نیز در این زمینه بی‌تأثیر نبود. در مجموع اقدامات دولت باعث شد که سرچشمه درآمد

۶۱ بررسی نقش سیاسی روحانیت در دوره رضاشاه

روحانیون به نحو قابل ملاحظه‌ای خشکانده شود. این امر باعث گردید که بازار بیش از پیش منبع حمایت سیاسی و مالی روحانیون شود. «روحانیت وجوه شرعی را از بازاریان اخذ و به امور دفتری و خدماتی از این قبیل می‌پرداخت. روحانیت با این شیوه زندگی هر چه بیشتر به شیوه تولید خرده کالایی وابسته شد و انحطاط این شیوه تولید در برابر تولید سرمایه داری به رشد روشنفکران دینی و به زیان روحانیت منجر گردید» (فوران، ۱۳۸۰: ۳۵۸). بنابراین اکثریت روحانیون، از نظر اقتصادی در شرایط نامساعدی قرار گرفته و فقیرتر شدند. این امر باعث شد تا قدرت پاداش دهنده روحانیون به شدت تضعیف شود.

در طرف مقابل در دوره رضاشاه بواسطه برقراری مالیاتهای غیر مستقیم بر توتون و تنباکو و کبریت و انحصار دولتی بر چای و قند و شکر، رونق کشاورزی و افزایش تولید نفت، درآمدهای دولت روز به روز افزایش یافت. بطوری که هزینه بسیاری از اقدامات دولت و رضاشاه فراهم گردید (همان: ۳۰۵). این امر موجب افزایش روزافزون قدرت پاداش دهنده بطور مستقیم و قدرتهای کیفر دهنده و شرطی کننده بطور غیر مستقیم برای حکومت رضاشاه گردید.

علاوه بر افزایش چشمگیر درآمدهای دولت، ثروت و املاک شخصی رضاشاه نیز بشدت افزایش یافت. او که در دوران کودتا ثروت و املاک چندانی نداشت، در پایان سلطنت خود در سال ۱۳۲۰ یکی از ثروتمندترین افراد ایران بود. در آن سال موجودی او در بانک ملی حدود ۶۸۰ میلیون ریال بود. همچنین با داشتن حدود ۳ میلیون جریب زمین مرغوب، از بزرگترین ملاکین ایران شمرده می‌شد. علاوه بر این او در کارخانه‌ها، شرکت‌ها و انحصارهای متعدد داخلی سهام زیادی داشت که سود سرشاری را بهمراه می‌آورد (همان: ۳۳۷-۳۳۶).

سومین منبع قدرت «سازمان» است. روحانیون مسلمان بویژه در ایران از دوران صفویه به بعد، هر چند هیچ‌گاه از سازمان منسجمی همانند کلیسا در دنیای مسیحیت و بویژه دوران قرون وسطا، برخوردار نبوده‌اند، اما نسبت به سایر گروه‌ها و نیروهای

اجتماعی از سازماندهی و انسجام بیشتری برخوردار بوده‌اند. به همین جهت شباهت بیشتری با شئون اجتماعی به معنی خاص کلمه در غرب داشته‌اند. روحانیون چه در زمان قبل از رضاشاه و چه در دوران سلطنت او فاقد یک مجمع صنفی و یا تشکل سیاسی بودند. شاید علت این امر، این بود که چنین تشکل‌هایی می‌توانست با توجه به جایگاه مردمی و موقعیت اجتماعی روحانیون برای آنان ایجاد محدودیت نماید. اگر حوزه‌های علمیه را نوعی از سازمان روحانیت در نظر بگیریم می‌توان گفت که چنین سازمانی، نقش آفرینی سیاسی بسیار محدودی در دوران رضاشاه داشته است. تنها معدود فعالیت‌های عمده‌ای که می‌توان در این ارتباط ذکر نمود مربوط به حوزه علمیه نجف است که یکی در زمان اعلام طرح جمهوری توسط رضاخان بود که با مداخله علمای حوزه نجف، رضاخان از این طرح خود دست کشید و در عوض رضایت و مشروعیت روحانیون را بدست آورد و مورد دوم مربوط به تلگرافهای علمای نجف جهت تبریک تاج گذاری رضاشاه بود. در طول دوران سلطنت رضاشاه نه حوزه علمیه نجف و نه سایر حوزه‌های علمیه، هیچ فعالیت عمده سیاسی بر له و یا علیه رضاشاه نداشتند و بنظر می‌رسد از سیاست کناره گرفته بودند.

اگر مجموعه روحانیون را بعنوان یک سازمان در نظر بگیریم، براحتی می‌توان تفرق و اختلاف نظرهای زیادی را در این سازمان مشاهده کرد که براحتی می‌توانستند توازن دوکفه‌ای آن را برهم زنند و در نتیجه بعلت کم شدن اطاعت پذیری درونی، اطاعت پذیری بیرونی و اجتماعی از آنرا نیز کاهش دهند. بعنوان مثال هنگامی که اعتراضاتی به رهبری حاج آقا نورالله اصفهانی بر علیه اقدامات رضاشاه شروع شد و تعداد زیادی از علماء به دعوت او در قم جمع شدند. هیچ‌گاه وحدت نظری بین علماء حاصل نشد و بسیاری از آنان به شهرهای خود برگشتند. حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی که از روحانیون طراز اول کشور بود هیچ موافقتی با نظرات معترضین نداشت و خود را از جریان به کنار کشید و حتی بعد از درگذشت مشکوک حاج آقا نورالله هرگونه بحث تحریک آمیز پیرامون مرگ ایشان را حرام اعلام نمود. مدرس نیز بعنوان

یکی از روحانیون برجسته و نماینده مجلس، هیچ‌گونه همکاری جدی با علمای معترض نداشت و حتی مانع از ارسال نامه نمایندگان مجلس در حمایت از اقدامات رضاشاه و توجیه آنها نشد (مکی، ۱۳۶۲: ۴۳۸-۳۹۶).

از سایر تشکیلاتی که با روحانیون مرتبط بودند می‌توان حزب اصلاح طلب و اصناف بازاریان را نام برد. حزب محافظه کار اصلاح طلب که مدرس از رهبران آن بشمار می‌رفت در مجلس چهارم با ائتلاف با رضاخان موجب قدرت گرفتن او و فراهم شدن زمینه برای رئیس الوزراء شدن او شد. این حزب که متشکل از روحانیون، تجار ثروتمند و اشراف زمین دار بود، هرگز از یک انسجام حزبی و وحدت نظر برخوردار نبود و بویژه مدرس بعنوان یک روحانی، نتوانست نقش مهمی در خط مشی حزب و بویژه در جریان رأی گیری‌های انجام شده در مجلس ایفا نماید. این حزب هنگامی که با اعمال نفوذ رضاشاه، در مجلس به یک اقلیت ناچیز تبدیل شد و فعالیت سیاسی آن توسط رضاشاه ممنوع گردید عملاً نقش خود در زندگی سیاسی را از دست داد. اصناف بازار نیز بواسطه مداخلات دولت در بازار و تجارت، بویژه کنترل تجارت خارجی، مالیات‌های گزاف بر کالاهای مصرفی، به شدت تضعیف و در معرض ورشکستگی قرار گرفتند. حتی لغو این مالیات‌ها نیز زیانبار بود. چرا که «قدرت و اختیارات تعیین میزان مالیات اعضای هر صنف را از بزرگان و رؤسای اصناف گرفت و در نتیجه سازمانها و تشکیلات بازار را تضعیف کرد» (آبراهامیان، ۱۳۷۹: ۱۹۱-۱۵۰).

علاوه بر این، همچنان که فوران گفته است رشد سرمایه‌داری موجب تضعیف شیوه تولید خرده کالایی و در نتیجه تضعیف خرده بوژوازی و بازاریان گردید. همه آنچه ذکر گردید در مجموع بیانگر این امر است که روحانیون از نظر داشتن سازمان بعنوان یکی از منابع مهم قدرت، بشدت ضعیف بودند که البته این قدرت سازمانی روحانیون بطور عمده توسط اقدامات دولت رضاشاه از بین رفته بود.

در طرف مقابل، دولت رضاشاه بی گمان از نظر سازمان، یکی از مقتدرترین نظام‌های سیاسی ایران، تا آن هنگام بود. از هنگام کودتای ۱۲۹۹ تا به سلطنت رسیدن

رضاخان، اکثریت قریب به اتفاق احزاب، تشکل‌ها و اصناف، بطور علنی از او حمایت کرده و برای رساندن او به یک موقعیت سیاسی برجسته، از انسجام زیادی برخوردار بودند. اقدامات رضاشاه چه در دوران قبل از سلطنت و چه بعد از سلطنت منجر به شکل‌گیری سه رکن یا سازمان مهم و قدرتمند برای دولت او گردید. این سه رکن عبارت بودند از: ارتش نوین، بوروکراسی مدرن و دربار (آبراهامیان، ۱۳۷۹: ۱۸۶-۱۸۵). البته جان فوران بجای دربار از حکومت بطور اخص (کابینه و مجلس) نام می‌برد (۱۳۸۰: ۳۳۱). این سه سازمان از انسجام نسبتاً زیادی برخوردار بوده و تقریباً بطور مطلق از رضاشاه اطاعت می‌کردند. البته لازم به ذکر است که در ارتباط با این سه رکن سازمانی قدرت رضاشاه، مشکلات مهمی وجود داشت که بواسطه آن‌ها در اواخر سلطنت رضاشاه، این ارکان نتوانستند جلوی سقوط او را بگیرند. «زیرا این رژیم علی‌رغم داشتن نهادهای کارآمد، پایگاه‌های طبقاتی قدرتمند و پشتیبانی اجتماعی نیرومند و بنابراین بنیادهای مدنی استواری نداشت» (آبراهامیان، ۱۳۷۹: ۱۸۶).

پس از بررسی منابع قدرت لازم است به ابزارهای اعمال قدرت روحانیون و دولت بر مبنای نظریه گالبرایت هم نظری داشته باشیم. این ابزارها عبارتند از: «تهدید، پاداش و شرطی کردن» که بترتیب برای اعمال قدرت‌های کیفی‌دهنده، پاداش دهنده و شرطی کننده مورد استفاده قرار می‌گیرند.

روحانیون در اعمال نفوذ و اعمال قدرتی که در جامعه داشتند از تهدید به عنوان یک ابزار استفاده نموده‌اند. این تهدید بصورت بالقوه، بالفعل و یا به هر دو صورت بوده است. یکی از ابزارهای مهمی که بوسیله آن روحانیون، جماعت مومنان را به اطاعت از دستورات خداوند و یا بازداشتن از منهیات او می‌دارند بکاربردن مجازات‌هایی در همین دنیا از قبیل، شلاق، قطع عضو و یا سنگسار است که حکم آن‌ها را روحانیون صادر می‌کنند. از برخی از تهدیدات مورد استفاده روحانیون که در ایفای نقش سیاسی آن‌ها در جامعه اهمیت داشته‌اند می‌توان تحریم و تکفیر را نام برد که بطور انحصاری در دست روحانیون هستند. در دوران ناصرالدین شاه، حاج میرزای شیرازی با استفاده از ابزار

تحریم توتون و تنباکو، با قاطعیت تمام حکومت را مجبور به لغو امتیاز توتون و تنباکو نمود. بسیاری از روحانیون، از جمله روحانیون نجف با حکم به ارتداد محمد علی شاه و تحریم هرگونه همکاری با او، موجبات عزل او را در دوران مشروطیت فراهم ساختند.

در دوره قبل از سلطنت رضاشاه، برخی از روحانیون همانند آیت الله نایینی با استفاده از ابزار تهدید مردم را از مخالفت با رضاشاه برحذر داشتند و فتوا دادند که قیام بر علیه حکومت او همانند همکاری با مشرکان صدر اسلام است که جزای آن در این دنیا قتل و در دنیای آخرت عذاب جهنم می‌باشد (حائری، ۱۳۶۴: ۱۹۳).

اما در زمانی که رضاشاه بعد از به سلطنت رسیدن، عزم خود را در مخالفت با روحانیون و ارزش‌های مذهبی نشان داد و اقداماتی انجام داد که حتی در مخیله محمد علی شاه نمی‌گنجید هیچ کدام از روحانیون نتوانستند از ابزار ارتداد یا تکفیر بر علیه او استفاده کنند. حتی فتوایی بر حرام بودن همکاری با دولت رضاشاه نیز صادر نشد. این امر حتی در جریان منازعات روحانیون با دولت نیز صادق بود. البته ناگفته نماند که در جریان ناآرامیهای سال ۱۳۱۴ در اعتراض به کشف حجاب و ترویج کلاه بین المللی، واعظ حرم امام رضا، در صحبت‌های خود چنین اقداماتی را «بدعت‌های کفرآمیز» خواند و جمعیت معترض نیز رضاشاه را «شاه بی دین» خطاب می‌نمود (آبراهامیان، ۱۳۷۹: ۱۸۹). اما هیچ کدام از روحانیون نتوانستند چنین مواردی را در فتاوی خود وارد نموده و از آنها بعنوان تهدیدی بر علیه رضاشاه استفاده کنند. مثلاً روحانیون برجسته‌ای همچون حاج آقا نورالله اصفهانی و سید حسن مدرس علیرغم اعتراضات و مخالفت‌هایی که با رضاشاه داشتند، فتاوی تهدیدآمیزی بر علیه رضاشاه صادر نکردند. آنچه ذکر شد در مجموع بیانگر این واقعیت است که در دوره رضاشاه ابزار تهدید و در نتیجه قدرت کیفردهنده روحانیون به شدت تضعیف شده بود. برخی از عواملی که می‌توانستند در این زمینه تأثیرگذار باشند، عبارت بودند از: تأیید نسبتاً گسترده علماء با رضاشاه و همراهی با او تا هنگام به سلطنت رسیدن و بنابراین گُند شدن تیغ فتاوی آنها

در مخالفت‌های بعدی با او، خلاء شخصیت‌های فعال و پرشور در دوره رضاشاه، ضعف قضایی و خارج شدن محاکم شرعی از دست روحانیون توسط دولت رضاشاه و نفوذ بسیاری از تفکرات غیر مذهبی و ضد دینی در جامعه بویژه در نقاط شهری و در بین اقشار روشنفکر.

برخلاف وضعیت روحانیون، رضاشاه و دولت او از نظر داشتن ابزار تهدید و اعمال قدرت کیفردهنده در سطح بالایی بودند. علل اصلی این وضعیت را می‌توان در ویژگی‌های شخصیتی رضاشاه و توان سازمانی بالای ارکان حکومت او دانست. رضاشاه هیچ‌گاه اعتقاد خویش به قدرت کیفردهنده و ابزار تهدید را از دست نداد و هر وقت لازم شد از آن استفاده نمود. شجاعت، صراحت و قاطعیتی که در شخصیت رضاشاه وجود داشت استفاده از ابزار تهدید را برای او راحت می‌نمود. او در زمانی که تنها عنوان سردار سپه را داشت، مسعود کیهان را به زور از وزارت جنگ کنار زد و خود آنرا در اختیار گرفت (آبراهامیان، ۱۳۷۹: ۱۴۸). او همچنین در زمانی که وزیر جنگ بود در مخالفت با مطالب مندرج در یک روزنامه، رئیس الوزرا یا مشیرالدوله را تهدید نمود که در صورت عدم توقیف آن روزنامه او را به دربار راه نخواهد داد (کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۳۷۶).

به علت همین ویژگی‌های شخصیتی بود که رضاشاه به ندرت لباس غیر نظامی می‌پوشید و به ارتش بعنوان پایه اصلی قدرت خود نگاه می‌کرد و برای افسران و نظامیان ارزش بسیار بالایی قائل بود و البته به همان صورت هیچ‌گونه کوتاهی، خیانت و یا بی انضباطی را در بین نیروهای نظامی تحمل نمی‌کرد و از خلع درجه تا اشد مجازات که تیرباران بود ابایی نداشت. شدت عمل او در سرکوب قبایل و اقوام مختلف بسیار زیاد بود. او با استفاده از تهدید و حتی قتل و اعدام، بسیاری از مخالفان خود را از صحنه خارج نمود. قدرت کیفردهنده رضاشاه هنگامی که با بدبینی همراه شد به قربانی شدن بسیاری از نزدیکان و دولتمردان او همانند: تیمورتاش، فیروز فرمانفرما،

بررسی نقش سیاسی روحانیت در دوره رضاشاه ۶۷

داور، سردار اسعد و عبدالحسین دیبا منجر گردید (فردوست، ۱۳۶۹: ۷۶-۷۹، آبراهامیان، ۱۳۷۹: ۱۸۸-۱۸۷).

او همچنین با تهدید و سرکوب فعالیت روزنامه‌های مستقل و احزاب سیاسی را متوقف نمود. رضاشاه همچنین برای پیاده نمودن اصلاحات مدرن خود تا حد امکان از اجبار و نیروی فیزیکی استفاده نمود که نمونه آنرا می‌توان در قضیه کشف حجاب و اجباری شدن لباس و کلاه اروپایی برای مردان مشاهده کرد. اغلب این اقدامات رضاشاه، با تأیید و اجرای مجلس و کابینه صورت می‌گرفت. ارتش نیز استفاده از تهدید و قدرت کیفردهنده را به حد اعلا رسانید که نمونه آن را می‌توان در سرکوب و کشتار مردم در حرم امام رضا مشاهده نمود. بسیاری از فرماندهان ارتش در سرکوب و بیرحمی از یکدیگر سبقت می‌گرفتند. سرلشکر امیر احمدی در غرب و جنوب غربی آنچنان با بیرحمی عمل کرد که به «قصاب لرستان» مشهور شد (کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۳۷۱). سرتیپ جان محمدخان امیرعلائی، بعد از این که سردار معزز بجنوردی بخوبی از او پذیرایی نمود، او را به مشهد برد و همراه با همراهانش بر دار کشید و در همان زمان، جوانی که برای تماشای این صحنه آمده بود برای این که یکی از چوبه‌های دار خالی نماند به دستور سرتیپ به دار آویخته شد (مکی، ۱۳۶۲: ۱۲۷).

قدرت پاداش دهنده و ابزار پاداش روحانیون نسبت به دولت همچنان که در مقایسه مالکیت و ثروت آنان بعنوان منبع قدرت پاداش دهنده گفته شد، اصلاً قابل مقایسه نبود، در حالی که قدرت پاداش دهنده روحانیون با محدود شدن منبع ثروت یا مالکیت آنان از طریق اقدامات رضاشاه و دولت او مثلاً خارج کردن بسیاری از مشاغل پردرآمد همانند ثبت اسناد از دست روحانیون، خارج نمودن اداره اوقاف از دست آنان، دخالت در اقتصاد و بازار از جمله کنترل تجارت خارجی و اخذ مالیاتهای گراف از اصناف و در نتیجه تضعیف بازاریان بعنوان حامیان روحانیون، بشدت در حال تضعیف شدن بود، قدرت پاداش دهنده دولت بواسطه افزایش بی سابقه درآمدهای آن، افزایش چشمگیری پیدا کرد. درآمدهای دولت با توجه به بودجه بالای ارتش و هزینه‌های

نظامی سنگین، بطور بالقوه زمینه را برای اعمال قدرت کیفر دهنده نیز فراهم ساخت. در واقع از ابزار پاداش، برای هر چه بیشتر اطاعت پذیر کردن نظامیان بنحو احسن استفاده شد (فردوست، ۱۳۶۹: ۷۸). رضاشاه «سطح زندگی افسران حرفه‌ای را به سطحی بالاتر از زندگی سایر کارکنان دولتی رساند، زمین‌های دولتی را به قیمت ناچیزی به آنان فروخت، باشگاه بزرگی در تهران برای افسران بنا کرد و فارغ‌التحصیلان ممتاز دانشکده‌های نظامی را به آکادمی نظامی سن سیر فرستاد و همکاران وفادارش که در هنگ قدیمی قزاق بودند را به ریاست هنگ‌های ارتش جدید منصوب کرد» (آبراهامیان، ۱۳۷۹: ۱۶۹-۱۷۰).

بوروکراسی مدرن و سیستم آموزشی دوران رضاشاه نیز تا حد زیادی مبتنی بر قدرت پاداش دهنده بود. از ابزار پاداش همچنین برای تطمیع و جلب اطاعت سران طوایف و شخصیت‌های با نفوذ بویژه آن‌هایی که می‌توانستند مخالفت‌هایی ابراز نمایند استفاده می‌شد. دربار بویژه در این زمینه فعالیت زیادی داشت و جیره خوارهای زیادی برای خود فراهم نموده بود. دربار در واقع یک مجتمع نظامی- زمین دار ثروتمندی بود «که برای افراد مشتاق به خاندان پهلوی، مقامات و مساعدت‌های سودآور و آینده‌ای روشن فراهم می‌کرد» (همان: ۱۷۱). از نمونه‌های دیگر می‌توان به برخورد رضاشاه با بختیاری‌ها اشاره نمود. تا هنگامی که ارتش رضاشاه به آنها نیاز داشت پست‌های عالی رتبه‌ای در حکومت مرکزی، وزارت جنگ و استانداری خراسان در اختیار آنها گذاشت و بعد از برطرف شدن نیاز، آن‌ها را خلع سلاح و تحت انقیاد دولت مرکزی قرار داد (همان: ۱۷۶).

قدرت شرطی روحانیون نیز در دوره رضاشاه از دو جنبه تضعیف شد؛ یکی این که، همچنان که قبلاً ذکر شد، اقدامات رضاشاه موجب از رونق افتادن مکتب خانه‌های سنتی و کاهش تعداد طلاب علوم دینی گردید. این امر به معنای از دست رفتن نهاد آموزشی جامعه از دست روحانیون و دولتی شدن آن بود. چنین چیزی باعث گردید یکی از ابزار شرطی کردن صریح از دست روحانیون خارج شده و قدرت شرطی آنها

تضعیف گردد. از جنبه تبلیغات نیز، محدودیت‌هایی برای فعالیت‌های تبلیغی روحانیون در مساجد و مکان‌های مذهبی وجود داشت. همچنین با توجه به محدودیت منابع مالی روحانیون، ضعف سازمانی آنها، ارتباط ناچیز آنها با مطبوعات و بالاخره سانسور و توقیف مطبوعات مستقل توسط رضاشاه، آن‌ها وضعیت نامساعدی داشتند و نمی‌توانستند از تبلیغات در رسانه‌های عمومی بعنوان یک ابزار شرطی کردن صریح بهره کافی ببرند. جنبه دوم مربوط به شرطی کردن ضمنی است. با توجه به این که سنت‌های جامعه بیشتر جنبه مذهبی دارند و روحانیون پاسداران سنت‌های مذهبی جامعه شمرده می‌شوند می‌توان گردن نهادن به این سنت‌ها را به معنای اطاعت ضمنی از روحانیون قلمداد کرد. به عبارت دیگر روحانیون با شرطی کردن ضمنی ما و جلب اطاعت ما نسبت به سنت‌های جامعه، بر روی ما اعمال قدرت می‌کنند. همچنان که قبلاً ذکر شد نفوذ افکار لائیک در دوره رضاشاه بویژه در نقاط شهری و بین اقشار تحصیل کرده و روشنفکر و در کنار آن تبلیغات فراوانی که در مطبوعاتی نظیر ایرانشهر، آینده، پرچم و فرنگستان بر علیه روحانیون و سنت‌های مذهبی جامعه که خرافات نامیده می‌شدند (آبراهامیان، ۱۳۷۹، ۱۵۸-۱۵۴)، می‌شد موجب گردید در مقایسه با دوران قاجاریه، نسبت قابل توجهی از مردم نسبت به سنت‌های مذهبی بی‌اعتنا شوند. چنین چیزی به معنای ضعیف شدن ابزار شرطی ضمنی روحانیون بود. عواملی که منجر به کاهش قدرت کیفر دهنده روحانیون شده بودند و قبلاً مورد اشاره قرار گرفتند نیز به تضعیف قدرت شرطی روحانیون کمک کردند. کمبود شخصیت‌های فعال و پرشور، ضعف سازمانی نهاد روحانیت و تشکلهای مربوط به آنها از آن جمله بودند. البته آنچه ذکر شد به معنای از دست رفتن ابزار شرطی کردن ضمنی روحانیون نبود، چرا که با وجود اقدامات رضاشاه، اکثریت مردم ایران بویژه در نقاط غیر شهری به سنت‌های مذهبی پایبند باقی ماندند. ولی با این حال ضعف مشارکت سیاسی این اقشار جامعه باعث می‌گردید که ابزار شرطی کردن ضمنی روحانیون نتواند نقش آفرینی سیاسی بارزی داشته باشد.

در طرف دیگر، رضاشاه و دولت او از قدرت شرطی و ابزار شرطی کردن قابل ملاحظه‌ای برخوردار بودند و حداقل از جنبه شرطی کردن صریح و نیز شرطی کردن ضمنی توده‌هایی از مردم که فعالیت سیاسی بیشتری داشتند با فاصله قابل توجهی نسبت به روحانیون جلوتر بودند. موفقیت سریع و قاطع رضاشاه در برقراری نظم و ثبات در کشور، باور و اعتقاد اکثر اقشار جامعه را به طرف رضاشاه جلب نمود. نخبگان جامعه و از آن جمله روحانیون نیز، بویژه در اوایل بقدرت رسیدن رضاشاه، در شرطی کردن مردم به اطاعت از او نقش مهمی داشتند. ارکان حکومت رضاشاه و به عبارت دیگر سازمان‌های ارتش، بوروکراسی و دربار، خود متضمن قدرت شرطی بالایی بودند. مطبوعات نیز بویژه آن‌هایی که مربوط به روشنفکران و نیروهای لائیک و یا وابسته به دولت رضاشاه بودند بعنوان ابزارهای تبلیغاتی و در نتیجه ابزار شرطی کردن رضاشاه عمل می‌کردند. سیستم آموزشی و بویژه «دایره تنویر افکار عامه» در وزارت آموزش و پرورش نیز از ابزارهای شرطی کردن دولت رضاشاه بودند. در زمان رضاشاه «دولت با استفاده از نظام آموزشی، جلوی تفکر آزاد سیاسی را گرفت، نوعی هم‌رنگ جماعت شدن و همگونی را بر روشنفکران تحمیل کرد و برنامه تحصیلی را طوری تنظیم نمود که «چاپلوسی بنده وار، پشتیبانی تبلیغاتی و توجیه ایدئولوژیکی را القا کند» (فوران، ۱۳۸۰: ۳۳۳).

ایدئولوژی رژیم رضاشاه از طریق دایره تنویر افکار عامه که در اواخر دهه ۱۳۱۰ در وزارت آموزش و پرورش ایجاد گردید تبلیغ می‌شد. این سازمان با برگزاری سخنرانی‌های عمومی توسط صاحب‌نظران مشهور در مورد موضوعات گوناگون، وفاداری به شاه و ذکر پیشرفت‌های نمایان کشور در سال‌های اخیر را مورد بحث قرار می‌داد. این سازمان که ظاهراً از روی نمونه‌های تبلیغات نازی و فاشیستی شکل گرفته بود در نظر داشت افکار عمومی را در راستای خطوط مورد نظر سوق دهد، مردم را با دستاوردهای دولت آشنا سازد، حمایت عمومی را برای دولت کسب کند و غرور و آگاهی ملی را برانگیزاند. در مجموع نظام آموزشی دوره رضاشاه طوری پی ریزی شده

بود که سکولاریسم، ناسیونالیسم و شکوه و عظمت شاهنشاهی ایران را به دانش آموز القا کند (همان: ۳۳۹).

۷- نتیجه‌گیری

روحانیت تشیع در ایران از دوران صفویه تا انقلاب مشروطه، نقش سیاسی مهمی ایفا نموده و بدلیل داشتن موقعیت برجسته اجتماعی جزء هیئت حاکمه جامعه بشمار می‌رفته است. بعد از انقلاب مشروطه و به ویژه بعد از به سلطنت رسیدن رضاشاه، نقش سیاسی روحانیون در جامعه ایران کاهش یافت. این امر در این دوران به طور مستقیم تحت تأثیر شکاف سنت و مدرنیته قرار داشت.

هر چند شروع مدرنیته از دوره قاجار و بویژه دوران سلطنت ناصرالدین شاه بود و موجب ایجاد شکاف سنت و مدرنیته، هر چند بصورتی نیمه فعال، گردید اما با توجه به این که حکومت در مجموع بیشتر تحت تأثیر نیروهای سنتی بود تا نیروهای مدرن، این شکاف نتوانست نقش سیاسی روحانیون را کاهش دهد. چنین وضعیتی موجب شد که برخی از اقدامات شاهان قاجار که تحت تأثیر نفوذ غرب انجام می‌شد و می‌توانست برای روحانیون و یا اقشار مرتبط با آنان بویژه بازاریان و تجار ایجاد محدودیت نماید، همانند واگذاری برخی امتیازات به اروپاییان، با واکنش شدید روحانیون همراه باشد و موجب ایفای یک نقش سیاسی فعال توسط آنان شود.

در مجموع اقدامات شاهان قاجار از ناصرالدین شاه به بعد که تحت تأثیر وابستگی به قدرتهای خارجی صورت گرفت موجب ایجاد شکاف دربار و مردم یا حکومت و ملت گردید. در چنین شرایطی همگرایی نیروهای سنتی و مدرن باعث بروز انقلاب مشروطه گردید. بعد از انقلاب مشروطه، با توجه به رخ نمودن اختلافات این نیروها با هم، شکاف سنت و مدرنیته به شدت فعال گردید و موجبات سرخوردگی روحانیون از مشروطیت گردید و دورانی جدید از هرج و مرج به حدی بود که وحدت ملی برای همگان بصورت یک ضرورت درآمد. همین امر زمینه ساز کودتای ۱۲۹۹ و

همگرایی نیروهای سنتی و مدرن در تحکیم قدرت رضاخان گردید. روحانیون برجسته در این هنگام با مشروعیت بخشیدن به حکومت رضاخان و دعوت مردم به اطاعت از او نقش مهمی ایفا نمودند. در این دوره، اغلب منابع و ابزارهای قدرت روحانیون هنوز تضعیف نشده بود و امکان این نقش آفرینی را به آنها می داد.

بعد از پایان هرج و مرج در کشور و تحکیم پایه‌های قدرت رضاشاه، بار دیگر شکاف سنت و مدرنیته فعال گردید. اما این بار برخلاف دوره‌های قبل، دولت و در رأس آن رضاشاه در جناح نیروهای مدرن بودند و سکان نوسازی کشور را در دست داشتند و محدودیت‌های زیادی برای نیروهای سنتی ایجاد نمودند. جدایی دین از سیاست از مهم‌ترین اقدامات دولت در روند مدرنیته بود و بیشترین محدودیت‌ها بر روی روحانیون و در جهت تضعیف موقعیت اجتماعی آنان و بویژه کمرنگ نمودن نقش سیاسی آنها اعمال گردید.

این امر، با وجودی که برخی علما از سیاست کناره گرفته بودند، موجب منازعه روحانیون و حکومت گردید و دوره‌ای متمایز از دوره قبل و این بار در برابر رضاشاه را رقم زد. سرانجام در طی این منازعات، موفقیت از آن حکومت رضاشاه بود. البته در جریان این منازعه، جناح دولت آنچنان نیرومند و جناح روحانیون آنچنان ضعیف بود که بدون ایجاد هرج و مرج در کشور و یا ایجاد بحران برای دولت، منازعه به نفع دولت و رضاشاه خاتمه یافت و نقش سیاسی روحانیون را در جامعه به شدت تضعیف نمود. دولت رضاشاه با بهره‌گیری از منابع قدرتی چون ویژگی‌های شخصیتی رضاشاه، رشد بی سابقه درآمدهای دولت و انسجام و سازمان یافتگی بالای ارکان دولت یعنی ارتش نوین، بوروکراسی مدرن و دربار و نیز تشکل‌ها و احزاب وابسته به آن و با بکارگیری جدی و بموقع ابزارهایی چون مجازات مخالفین، پاداش به نیروهای وابسته و وفادار و تغییرات عمده‌ی یا ضمنی در باورهای مردم نسبت به سلطنت، توانست موقعیت اجتماعی روحانیون و نقش سیاسی آنان در جامعه را بسیار کمرنگ نماید. در

جمع‌بندی عوامل ضعف قدرت روحانیون و کاهش نقش سیاسی آنان در این دوران از حکومت رضاشاه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- **ضعف منبع قدرت شخصیت:** منحصر بودن شخصیت روحانی نقش آفرین سیاسی به سید حسن مدرس، که آن هم بدلیل عدم حمایت مناسب توسط سایر روحانیون، کنارزده شدن از موقعیت سیاسی و متعاقباً قتل او به معنای فقدان یا ضعف شدید منبع قدرت شخصیت روحانیون در برابر رضاشاه بود.

- **ضعف منبع قدرت مالکیت:** از دست رفتن بسیاری از موقعیت‌های آموزشی و قضایی و مذهبی (مثل موقوفات) روحانیون توسط حکومت رضاشاه که به صورت سنتی منبع درآمد آنها بودند، به معنای از بین رفتن منبع قدرت مالکیت روحانیون در مقابل حکومت رضاشاه بود.

- **ضعف منبع قدرت سازمان:** ضعف حوزه‌های علمیه در کشور و استقرار حوزه‌های عمده در عراق، فقدان صنف یا تشکل خاص روحانیون و در نتیجه ضعف انسجام سازمانی آنها، اختلافات درونی روحانیون، ضعف سازمان‌های حامی همانند حزب اصلاح طلب و بازاریان، قدرت سازمانی چندانی برای روحانیون در برابر حکومت رضاشاه باقی نگذاشته بود.

ضعف این منابع قدرت روحانیون، که عمدتاً بدلیل سیاست‌ها و اقدامات حکومت رضاشاه بود، موجب تضعیف شدید هر سه نوع قدرت کیفردهنده، پاداش دهنده و شرطی روحانیون و افول نقش آفرینی سیاسی آنها در آن دوره شد. نتایج این تحقیق نشان می‌دهد که نظریه گالبرایت می‌تواند به صورت قابل قبولی در بررسی نقش سیاسی گروه‌های مختلف همانند روحانیون در جوامعی مثل ایران و بویژه در تقابل‌های بین گروهی مورد استفاده قرار گیرد. باتوجه به این که در این نظریه شرایط و زمینه‌های اجتماعی موجود در جامعه به طور ضمنی مورد توجه هستند، اگر این زمینه‌ها و شرایط به شکل مناسبی با اجزای فعلی نظریه گالبرایت تلفیق شوند قابلیت تبیین این نظریه را

بالاتر خواهند برد. در همین راستا، بررسی شرایط و زمینه‌های اجتماعی جامعه ایران در دوران رضاشاه را در ارتباط با نقش سیاسی روحانیون، پیشنهاد می‌شود.

منابع

- آبراهامیان، یرواند. (۱۳۷۹)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه: احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی، چاپ پنجم.
- آدمیت، فریدون. (۱۳۶۳)، *فکر دموکراسی اجتماعی در مشروطیت*، تهران: انتشارات پیام، چاپ سوم.
- الگار، حامد. (۱۳۶۹)، *دین و دولت در ایران، نقش علما در دوره قاجار*، ترجمه: ابوالقاسم سری، تهران: انتشارات توس، چاپ دوم.
- الگار، حامد. (۱۳۸۱)، «نیروهای مذهبی در ایران قرن بیستم»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، شماره ۱۵.
- ایوبی، حجت‌اله. (۱۳۷۷)، «شکاف‌های قومی و خشونت در پیکارهای سیاسی»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، پیش شماره اول.
- بشیریه، حسین. (۱۳۷۷)، *جامعه‌شناسی سیاسی، نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی*، تهران: نشر نی، چاپ چهارم.
- بشیریه، حسین. (۱۳۸۰)، *موانع توسعه سیاسی در ایران*، تهران: نشر گام نو، چاپ دوم.
- بشیریه، حسین. (۱۳۸۱)، *دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران، دوره جمهوری اسلامی*، تهران: نشر نگاه معاصر، چاپ اول.
- باریه، موریس. (۱۳۸۴)، *دین و سیاست در اندیشه مدرن*، ترجمه: امیر رضایی، انتشارات قصیده - سرا.

۷۵ بررسی نقش سیاسی روحانیت در دوره رضاشاه

- بهرامی کمیل، نظام. (۱۳۹۳)، «جایگاه مدرنیته سیاسی در اندیشه روحانیون موافق و مخالف مشروطه»، *فصلنامه علوم اجتماعی*، شماره ۶۵.
- پورسعید، فرزاد. (۱۳۸۱)، «امنیت زدایی از دولت اختصایی؛ تأملی در قابلیت‌های فقه امامی»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، شماره ۱۵.
- حائری، عبدالهادی. (۱۳۶۴)، *تشیع و مشروطیت در ایران*، تهران: انتشارات امیر کبیر، چاپ دوم.
- حسینی زاده، سیدمحمدعلی. (۱۳۷۹)، *علما و مشروعیت دولت صفوی*، انجمن معارف اسلامی.
- راش، مایکل. (۱۳۷۷)، *جامعه و سیاست، مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی*، تهران: انتشارات سمت، چاپ اول.
- شجاعی، زهرا. (۱۳۴۴)، *نمایندگان مجلس شورای ملی در بیست و یک دوره قانونگذاری*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- شهبازی، عبدالله. (۱۳۸۳)، *زندگی و زمانه علی دشتی*، نسخه الکترونیکی سایت عبدالله شهبازی.
- صبوری، منوچهر. (۱۳۸۱)، *جامعه‌شناسی سیاسی*، تهران: انتشارات سخن، چاپ اول.
- عنایت، حمید. (۱۳۶۲)، *اندیشه سیاسی در اسلام معاصر*، ترجمه: بهاء الدین خرمشاهی، تهران: انتشارات خوارزمی.
- فردوست، حسین. (۱۳۶۹)، *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، جلد اول خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست*، تهران: انتشارات موسسه اطلاعات و موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

- فوران، جان. (۱۳۸۰)، *مقاومت شکننده، تاریخ تحولات اجتماعی ایران، از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی*، ترجمه: احمد تدین، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ سوم.
- گالبرایت، جان کنت. (۱۳۷۱)، *آنا تومی قدرت*، ترجمه: محبوبه مهاجر، تهران: انتشارات سروش، چاپ اول.
- گیدنز، آنتونی. (۱۳۷۶)، *جامعه شناسی*، ترجمه: منوچهر صبوری، تهران: نشر نی، چاپ سوم.
- کاتوزیان، محمد علی همایون. (۱۳۸۰)، *دولت و جامعه در ایران، انقراض قاجار و استقرار پهلوی*، ترجمه: حسن افشار، تهران: نشر مرکز، چاپ دوم.
- لمبتون، آن. کی. اس. (۱۳۷۹)، *نظریه دولت در ایران*، ترجمه: چنگیز پهلوان، تهران: نشر گیو، چاپ دوم.
- مکی، حسین. (۱۳۶۲)، *تاریخ بیست ساله ایران*، جلد چهارم، تهران: انتشارات امیر کبیر، چاپ دوم.
- وبر، ماکس. (۱۳۷۴)، *اقتصاد و جامعه*، ترجمه: عباس منوچهری و دیگران، تهران: انتشارات مولی، چاپ اول.

- Boulding, E. K. (1989). *Three Faces of power*, SAGE Publications.